

تعامل جهانی شدن، شهروندی و دین

سعید رضا عاملی

کارشناس مسائل اجتماعی

چکیده

در این مقاله سه مولفه جهانی شدن، شهروندی و دین بررسی شده است. از آنجا که جهانی شدن و دین از طرفی در فرازمانی و فرامکانی بودن اشتراک دارند و از طرف دیگر شهروندی معرّف نوعی التزام به قوانین مدنی و تعلّقات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است که مرز جغرافیایی و سیاسی، در محدوده یک کشور، دارد و بر ضوابط حقوقی دولت - ملت تأکید می‌کند، احتمال دارد نوعی چالش بین جهانی شدن، دین و شهروندی در جامعه معاصر وجود داشته باشد. در این مقاله ابتدا جهانی شدن به لحاظ مفهومی تبیین، سپس با تکیه بر نظریه مارشال و ترنو مفاهیم شهروندی تحلیل و پس از آن دیدگاه این دو متفکر بزرگ نقد شده است. با توجه به خلأ نظری در الگوی شهروندی، در خصوص شهروندی و تعلق اجتماعی در میان مسلمانان بریتانیا مطالعه میدانی انجام شده است.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، شهروندی، دین، همگن‌سازی، تنوع فرهنگی، تعلق اجتماعی، ناهمگن‌سازی، تجزیه هویتی.

مقدمه

شهروندی به مثابه فرایند اجتماعی و سیاسی از قرن نوزدهم در جوامع مدنی به صورت تعامل جدی بین دولت و ملت مطرح و به طور همزمان با مسأله عضویت در دولت - ملت‌ها از مباحث مهم اجتماعی و سیاسی شده است (جانوسکی، ۱۹۹۸). با جدی شدن روند جهانی شدن در دو دهه اخیر، مسأله شهروندی و جهانی شدن مهمترین مسأله اجتماعی معاصر بوده است. در این روند، "شهروند" و "شهروندی" پویاترین مفهوم اجتماعی دنیای مدرن تلقی شده است.^۱ به عبارت دیگر باید گفت که اساس جامعه مدنی بر محور نهادهای اجتماعی نظام شهروندی شکل گرفته است، از این رو شالوده‌های اصلی جامعه مدنی، به مثابه نظام سیاسی و اجتماعی، را نهادهای شهروندی مثل نهاد قانونگذاری، نهاد نظام حاکمیت سیاسی مردم بر مردم در قالب نظام‌های دموکراسی می‌سازد.

به طور کلی شهروندی یک نوع قرار داد متقابل اجتماعی و یک سلسله حقوق متقابل "دولت بر مردم" و "مردم بر دولت" و همچنین یک احساس مشترک عمومی نسبت به هویت ملی و اجتماعی در یک محدوده مشخص است. از طرفی جهانی شدن کارکرد فرازمانی و فرامکانی دارد که در این خصوصیت با ادیان بزرگ ابراهیمی نیز مشترک است. بر اساس دیدگاه پیروان مکتب فرانکفورت، جهانی شدن بر صنعت جهانی ارتباطات تولید "فرهنگ توده وار"^۲ و یا فرهنگ جمعی تکیه می‌کند و ادیان توحیدی نیز جامعه بشری را مخاطب قرار می‌دهند و به نوعی فرهنگ توده‌وار تولید می‌کنند. بر این اساس شخصیت مرزدار شهروندی در چالش جدی با جهانی شدن و دین قرار می‌گیرد. برای مطالعه تعامل سه مولفه مهم ابتدا جهانی شدن و شهروندی به لحاظ مفهومی و پس از آن، با مطالعه میدانی، تعامل دین، شهروندی و جهانی شدن بررسی شده است.

۱. مراجعه شود به کتاب مقاله دارندوف (۱۹۷۴) تحت عنوان:

مفهوم جهانی شدن

همان طور که واترز (۱۹۹۵) اشاره کرده لغت جهانی^۱ از چهارصد سال پیش تاکنون مورد استفاده محققان با دیدگاه‌های متفاوت بوده است. اگر چه از لفظ جهانی شدن^۲ از حدود ۱۹۶۰، استفاده شده است و "فرهنگ لغات وبستر"، در سال ۱۹۶۱، نخستین لغت نامه‌ای بود که در آن لفظ جهانی شدن را تعریف کرده بودند، اما مفهوم جهانی شدن از نیمه دهه ۱۹۸۰ به مثابه یک بحث علمی جدی مورد توجه و مطالعه محققان قرار گرفته است (رابرتسون ۱۹۹۲، ص ۸).

به طور کلی جهانی شدن به معنای جهان‌گیر شدن مقوله‌های مادی و معنوی است که در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی معنای متفاوتی پیدا می‌کند. اگر چه جهانی شدن در عالم نظریه‌های فلسفی و اجتماعی تاریخ کهنی دارد که مباحث آن را در جهان شهرهای افلاطون و مدینه فاضله‌های فارابی نیز می‌توان پی گرفت؛ ولی جهانی شدن به مفهوم جدید محصول ظهور "صنعت ارتباط جهانی"^۳ است، که منعکس کننده "ارتباطات همزمان جهانی"^۴ است.

متفکران اجتماعی معاصر از زوایای گوناگون جهانی شدن را تعریف کرده‌اند: جیمسون (۱۹۹۸) با دیدگاه فلسفی به تحلیل جهانی شدن پرداخته است؛ نک چونگ (۱۹۹۸) گفت‌مان جهانی را بررسی کرده است و مفاهیم ابزاری جهانی شدن جنبه دیگری است که مورد توجه بسیاری از جامعه‌شناسان ارتباطات قرار گرفته است (فریدمن ۱۹۹۵، هلد ۱۹۹۸، گیدنز ۱۹۹۹). جودی (۲۰۰۰) در مقاله اخیر خود از جهانی شدن در قلمرو حقوق بحث می‌کند، که البته آن را با حقوق بین الملل متمایز می‌نماید. جامعه‌شناسان سیاسی به مفهوم قدرت در مدار جهانی پرداخته‌اند (من ۱۹۸۶ و ۱۹۹۶، هلتنون ۱۹۹۶). گروه دیگری هم هستند که حوزه‌های اقتصاد جهانی را مطالعه کرده‌اند (واترز ۱۹۹۵، هلد و همکاران ۱۹۹۸، کستلز ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶) و در نهایت فرهنگ‌گراها، ابعاد فرهنگی جهانی شدن را بسط و گسترش داده‌اند (بیر ۱۹۹۰، ۱۹۹۴، ۱۹۹۸، فیدرستون ۱۹۹۰، ۱۹۹۵ و پیترز ۱۹۹۵).

گذشته از ابعاد مفهومی جهانی شدن لازم است به تفکیک جنبه‌های سخت‌افزاری و

1. Global

2. Globalization

3. Global Communication Industry

4. Instantaneous Global Communication

نرم‌افزاری جهانی شدن و همچنین بعد پروسه‌ای و پروژه‌ای آن توجه داشت. آمیختگی مفاهیم جهانی شدن، در بسیاری از موارد، ناشی از عدم تمییز بین این مفاهیم است. بعد "سخت‌افزاری" جهانی شدن تابع صنعت و تکنولوژی جهانی ارتباطات است. در واقع تمامی صنایع و تکنولوژی که امکان دسترسی همزمان به آنها وجود دارد، مثل تلکس، تلفن، فاکس، اینترنت، رادیوها و تلویزیون‌های جهانی (ماهواره‌ای) اجزای این صنعت به شمار می‌آیند. و بعد "نرم‌افزاری" جهانی شدن مربوط به محتوا و در واقع داده‌هایی است که بر سخت افزار اشاره شده غالب می‌شود و اطلاعات در گردش آن را تشکیل می‌دهد.

جهانی شدن را می‌توان از دیدگاه "پروسه‌ای" به مثابه یک روند طبیعی متکی بر تکنولوژی ارتباطات نیز تحلیل نمود و همین طور با چشم‌انداز "پروژه‌ای" (آلبرو ۱۹۹۶) بررسی کرد. جریان پروسه‌ای آن تابع سخت‌افزار جهانی شدن مثل وسایل ارتباط جمعی از راه دور، تلویزیون‌های جهانی و اینترنت، که منشأ به وجود آمدن روند جبری و غیر قابل کنترل ارتباطات فراملی است، می‌باشد. این روند مفهوم زمان و مکان، دوری و نزدیکی، و پروسه انجام یافتن تولیدات اقتصادی و فرهنگی را متحول کرده است. برای مثال معیار و مقیاس ارتباط با ملتی در آن سوی کره زمین مثلاً آفریقا، ارتباط حضوری و سفر به آن دیار بود، اما امروز، به طور همزمان، ملل جهان، بدون توجه به بعد مکانی بین دو منطقه، می‌توانند ارتباط سمعی و بصری با یکدیگر برقرار کنند و در جریان تحولات علمی و پژوهشی و مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی همدیگر قرار بگیرند. ساحت پروسه‌ای جهانی شدن به تنهایی حکایت از ورود جامعه بشری به "دوره جدید"^۱ می‌کند. متمایز کننده‌ترین مشخصه این دوره، در مقایسه با دوره مدرنیته، شیشه‌ای شدن مرزهای جغرافیایی و تو در تو شدن فرهنگ‌ها، اقتصادها و تأثیر و تأثر نظام‌های سیاسی به صورت همزمان بر یکدیگر است. این روند، به طور قطع، تغییرات بنیانی در کل ساختارهای بومی جامعه مدرن قدیم ایجاد خواهد کرد و بسیاری از مؤلفه‌های امنیتی، کنترل اجتماعی، روابط فرهنگی و سیاسی بومی و بین‌المللی را تغییر خواهد داد. بُعد پروژه‌ای جهانی شدن، حاکی از روند هدایت شده به سمت "آمریکایی کردن جهان"^۱ و یا "آمریکابرابری"^۲ و یا "آمریکا مرکزی"^۳ است. آلبرو در کتاب "عصر جهانی"^۴ خود می‌نویسد، ال گور رئیس کمپ

1. New Age

2. Americanization of the World

3. Americanism

4. Americo-centrism

5. The Global Age

انتخاباتی کلیتتون، در سال ۱۹۹۲، برای اولین بار تحلیل دقیقی از دیدگاه جهان محوری آمریکا را مطرح کرد. او در بحث خود که تبدیل به کتابی با عنوان "توازن زمین"^۱ شد، با استناد به مفهومی حقوق بشری در خصوص ضرورت حفظ محیط زیست، به دیدگاه جدیدی از مقوله قدرت جهانی تأکید می‌کند. او می‌گوید، تخریب محیط زیست در هر کجای جهان ولو در سرزمین آمریکا نباشد، می‌تواند ضایعاتی را برای سرزمین آمریکا در پی داشته باشد، از این دیدگاه، همه زمین، یک سرزمین بومی فرض شده است و کنترل جهان با استناد به حفظ محیط زیست منشأ سیاست جدید برای دولتمردان آمریکا شده است. این دیدگاه، نظم جدید را برای جهان فرض کرده است که مرکزیت آن آمریکا است. این دیدگاه به مثابه یک پروژه سیاسی و یا یک دکترین جدید سیاسی، مقوله جهانی شدن پروژه‌ای را معنا می‌بخشد. در واقع همه نظریه‌هایی که به تحلیل آمریکایی کردن جهان می‌پردازند، ناظر بر این معناست. این دیدگاه در واقع برای شهروندی دولت - ملت‌ها چالشهایی را نیز در پی خواهد داشت. و این چالش ناشی از تراحم منافع و حوزه اقتدار قدرت جهان محوری و قدرتهای ملی خواهد بود (آلبرو ۱۹۹۶، ص ۷۱).

بعد تکنولوژیک و سخت‌افزاری جهانی شدن در کنار تأثیرات نرم‌افزاری و پروژه‌ای جهانی شدن، از منظر "فرصت‌ها" و "محدودیت‌های" بومی و جهانی و تعاملی که با مسأله شهروندی خواهد داشت، اهمیت زیادی دارد. یکی از این فرصت و محدودیت‌ها در ساختار جامعه شبکه‌ای جدید ظهور پیدا می‌کند. ظهور تکنولوژی پیشرفته ارتباطات نقش اصلی را در به وجود آوردن جامعه شبکه‌ای جهانی^۲ داشته است. گویی یکی از نتایج مهم شبکه‌ای شدن ارتباطات اجتماعی در مقیاس محلی و جهانی تحوّل مفهوم زمان و مکان است. بر این اساس مهم نیست که یک فرد در کجا زندگی می‌کند، کل جامعه انسانی در حیطه و قلمرو "صنعت جهانی ارتباطات" می‌باشد. این تحوّل صنعتی جغرافیای جهان را در فضای مشترک واحدی قرار داده است. صنایع ارتباطی مثل تلکس، تلفن، اینترنت، رادیوهای بین‌المللی، تلویزیون‌های ماهواره‌ای جهانی و صنعت ارتباطات، همراه با پیشرفت صنایع نقلیه تندر، موجب به وجود آمدن نیرو و قدرت جدیدی در جامعه جهانی شده است به نام "نیروی جهانی"^۳، این نیروی جدید در تعامل با "منابع بومی و محلی" قرار گرفته است. تعامل بین عوامل بومی و عوامل جهانی ساختارها و نهادهای بومی را گرفتار نوعی بازسازی جبری کرده است. یکی از نهادهای

1. Earth in the Balance

2. Global Network Society

3. Global Force

اساسی که اشراف بر کل ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یک مرز و بوم دارد، "نهاد شهروندی"^۱ است، که در این روند در معرض تغییر و تحول می‌باشد. در ادامه این مقاله مفهوم شهروندی را از نگاه مارشال و ترنر، که از نظریه پردازان برجسته این موضوع می‌باشند، نقد و تحلیل و پس از آن تعامل شهروندی و جهانی شدن را بررسی می‌کنیم.

مفهوم شهروندی از نگاه مارشال و ترنر

شهروندی مفهوم جدیدی است که بر اساس زندگی شهری در جوامع مدنی شکل گرفته است. شهروندی عبارت است از عضویت در جامعه ملی که موجب به وجود آمدن مجموعه‌ای از حقوق برابر مبتنی بر عدالت در یک جامعه می‌شود (کوهن و کندی ۲۰۰۰، ص ۸۲). یکی از متفکران و نظریه پردازان نام‌آور در زمینه نظریه‌های شهروندی، مارشال (۱۹۵۰) است. هر چند دیدگاه‌های مارشال را در خصوص شهروندی، بسیاری از متفکران اجتماعی نقد کرده‌اند و با او موافق نبوده‌اند، اما دیدگاه‌های او جامعه شناسان و دانشمندان علوم سیاسی بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است. مارشال معتقد است که سه حق عمده شهروندی تقریباً طی سه قرن اخیر پدیدار شده است:

۱. حقوق مدنی: حقوق مدنی نخستین حقی است که در جامعه به وجود آمده است. حقوق مدنی عبارت از حقی است که امکان تملک داراییها و التزام به قراردادهای، و آزادیهای حزبی و آزادی فکر و اندیشه را فراهم می‌کند. ایجاد توقعات برابر و قضاوت بی طرفانه در نظام حقوقی، نسبت به همه شهروندان از جمله حقوق شهروندی مدنی است. از نظر مارشال در جایی که حقوق مدنی وجود ندارد، امکان آزادی فردی و سرمایه‌گذاری اقتصادی نیز وجود ندارد.
۲. حقوق سیاسی: عبارت است از حقوقی که امکان مشارکت مردم را در تصمیمات عمومی کشور با تشکیل احزاب سیاسی و برگزاری انتخابات فراهم می‌کند. شهروندی سیاسی همچنین این امکان را فراهم می‌کند که هر یک از شهروندان امکان دسترسی مستقیم به موقعیتهای سیاسی در مقام رهبری احزاب، دولت و یا سایر حلقه‌های قدرت را به دست آورند.
۳. حقوق اجتماعی: حقوق اجتماعی عبارت از حقوقی است که امکانات رفاهی حمایتی از فرد و خانواده‌های آسیب پذیر را، به منظور ایجاد تعادل در زندگی رفاهی آنها، فراهم می‌آورد.

به طور معمول، حقوق اجتماعی شامل کمکهای مالی و رفاهی به افراد کهنسال، معلول و افراد خانواده‌های بی‌کار می‌شود. حقوق اجتماعی همچنین شامل فراهم آوردن شرایط مساوی بهره‌مندی از امکانات آموزشی، مسکن و سلامتی برای همه اعضای جامعه می‌باشد. بر این اساس این امید خواهد بود که همگان از حداقل امنیت و امکان برابر فردی، در روند رشد اقتصادی، بهره‌مند شوند^۱.

برایون ترنر ضمن نقد نظریه مارشال، الگوی جدیدی در خصوص شهروندی مطرح می‌کند. از نظر ترنر، مارشال از حقوق شهروندی بسیار مهمی غفلت کرده است. از نظر (ترنر ۱۹۹۹، ص ۲۶۹) حقوق اقتصادی و فرهنگی اهمیت زیادی دارد و در واقع شهروندی اجتماعی، رفاهی و سیاسی متکی بر شهروندی اقتصادی و فرهنگی است. همین امر منشأ بی‌توجهی مارشال به تفاوت زبانی، نژادی و مذهبی شده است. مارشال تنها به تفاوت‌های طبقاتی توجه کرده است و بر این اساس جمع‌بندی کرده است که شهروندی می‌تواند به مثابه حلقه وصل همه طبقات اجتماعی و "ارزش مشترک"^۲ همه شهروندان تلقی شود.

اکنون در قرن بیست و یکم به خوبی آشکار شده که جامعه معاصر، بسیار ناهمگن، متجزی، چند فرهنگی و متنوع است. اینکه آیا شهروندی می‌تواند در چنین تفاوت‌هایی منشأ "یکسان‌سازی شهروندی" شود یا خیر؟ و یا اینکه جامعه معاصر نیازمند یک مدیریت تضاد می‌باشد که در عین تراحم و ناهمگنی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، نوعی یکپارچگی ملی را به وجود بیاورد، محل بحث و مطالعه است.

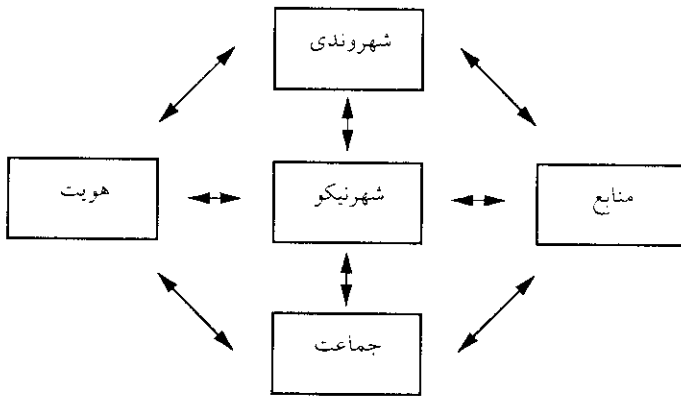
ترنر استاد دانشگاه کمبریج و بنیانگذار مطالعات شهروندی در بریتانیا، در کتاب اخیر خود تحت عنوان (جامعه‌شناسی کلاسیک ۱۹۹۹، ص ۲۶۵) شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق و الزامات اجتماعی می‌داند که به افراد هویت رسمی قانونی می‌دهد. این حقوق و الزامات قانونی به لحاظ تاریخی منشأ به وجود آمدن نهادهای اجتماعی مثل نظام قضایی، پارلمانی و دولتهای رفاه شده است.

موضوع شهروندی از دیدگاه فلسفی، اخلاقی و کلامی مطالعه شده ولی ترنر از دیدگاه جامعه‌شناسی به آن نهادهای اجتماعی توجه کرده که بیان‌کننده حقوق و الزامات اعضای یک جماعت سیاسی^۳ است.

۱. مراجعه شود به کتاب شهروندی و طبقه اجتماعی مارشال که انتشارات دانشگاه کمبریج آن را در سال ۱۹۵۰ منتشر کرده است.

ترنر در الگوی جامعه‌شناسی از شهروندی، چهار منبع اساسی یعنی شهروندی، هویت، جماعت و منابع (اقتصادی، فرهنگی و سیاسی) را در تعامل با یکدیگر می‌داند. این چهار مولفه در روند متقابل، با "شهر نیکو و یا شهر متعالی" مرتبط است.

الگوی جامعه‌شناختی برایون ترنر از شهروندی



او بر این عقیده است که شهروندی علاوه بر اینکه فرصت حقوقی فراهم می‌کند یک نوع "هویت فرهنگی خاصی" را برای فرد و گروه نیز ایجاد می‌کند (همان، ص ۲۶۵)، این همان مفهومی است که بحث از "سیاست هویت" می‌کند. لذا وقتی متفکران علوم سیاسی از شهروندی سخن می‌گویند، منظورشان نحوه دسترسی به منابع اقتصادی و سیاسی است، و همین طور هویت در جامعه مدنی و فرهنگ شهری از دیدگاه فلسفه سیاسی، شهروندی دارای آرمانی به نام "شهر خوب و متعالی" است که از کارکرد بهینه دموکراسی نشئت می‌گیرد. در واقع واژه سیتی‌زن (شهروندی) مبین ارتباط شهروندی با به وجود آمدن جامعه بورژوازی و به طور خاص مرتبط با سنتهای جامعه مدنی است. از نظر اقتصاددانان سیاسی اسکاتلندی، مثل آدام اسمیت و آدام فریکسونو جامعه مدنی در مقابل جامعه بربری و اولیه مطرح می‌شود.

به عقیده ترنر (۱۹۹۹، ص ۲۶۴)، منظور از منابع، منابع اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است که هر شهروند از آنها بهره‌مند می‌شود و به اصطلاح هر شهروند دارای حقوقی است. حقوق اقتصادی مربوط می‌شود به نیازهای اساسی به غذا و سلامت، حقوق فرهنگی به امکان دسترسی به رفاه و آموزش و در نهایت حقوق سیاسی به آزادیهای متعارف و حق بیان. مجموعه این حقوق را حقوق اجتماعی می‌گویند که از حقوق انسانی متمایز می‌شود. حقوق اجتماعی

این فرض کلی را دربر دارد که شامل کسانی می‌شود که عضو دولت - ملت می‌باشند. آخرین عنصر این الگوی جامعه‌شناسی شهروندی از نظر ترنر "جماعت سیاسی"^۱ است که به مثابه زمینه ساز شهروندی مطرح است. این جماعت سیاسی به طور مشخص همان دولت - ملت است. وقتی افرادی شهروند یک کشور می‌شوند، نه فقط ملزم به رعایت یک سلسله حقوق و الزامات و تعهدات اجتماعی شده‌اند و هویت خاصی را پذیرفته‌اند و به نوعی در شهر خوب و متعالی جامعه‌پذیر شده‌اند، بلکه به جماعت سیاسی خاصی وارد شده‌اند که دارای قلمرو جغرافیایی، تاریخی و سیاسی مشخصی است.^۲

باید توجه داشت که همان طور که اندرسون (۱۹۸۳) عقیده دارد، ملتها جماعت‌های تخیلی و فرضی هستند و در واقع ساخته شدنی هستند تا پدیده واقعی نفس‌الامری^۳. لذا ترنر معتقد است که جنبه جماعتی شهروندی دایم باید با مرور بر حافظه و خاطره‌های ملی مثل فستیوال‌های نوستالژیک، مراسم عمومی که یادآور تلاش و فداکاری‌های ملی و تجربه‌های مهیج ملی است، تقویت شود. ترنر می‌گوید: فرهنگ ملی همه خصوصیات دین مدنی و در نتیجه شهروندی جدید را، که نوعی از همبستگی اجتماعی است، دارا می‌باشد.

به نظر (برابون ترنر ۱۹۹۹، ص ۲۶۷) از دیدگاه جامعه‌شناختی، شهروندی مستلزم نوعی جامعه متجدد با عنصر قوی همبستگی اجتماعی است. در جوامعی مثل جوامع غربی، که سابقه طولانی در سکولار کردن جامعه دارند و به مرور ارزش‌های دینی در آن جوامع کمرنگ شده است، عامل اصلی همبستگی اجتماعی، روابط شهروندی است. از نظر او این تجربه جوامع صنعتی مسیحی است. در جامعه سکولار، گفتمان عمومی جامعه نه متأثر از زبان دینی و نه برگرفته از نهادهای دینی است. از نظر ترنر در چنین جوامعی شهروندی کارکرد و نقش دین

1. Political Community

۲. باید توجه داشت که فرق است بین حقوق شهروندی و حقوق بشر. حقوق بشر شامل مجموعه حقوقی است مثل عدالت اجتماعی که شامل همه انسانها می‌شود، خواه اندونزیایی، بریتانیایی، یا ایرانی. ولی حقوق شهروند شامل حقوق جماعت خاصی است، که به یک جامعه خاص تعلق دارند. از آنجا که قوانین مربوط به حقوق بشر مصوب سازمان ملل و مورد پذیرش همه دولت‌هاست، شهروندان هر کشوری، حتی جوامع بدون دولت، می‌توانند با استناد به آن، حقوق خود را استیفاء کنند. شهروندی یک سلسله حقوق و الزاماتی را ایجاد می‌کند که مربوط به اعضای دولت - ملت‌ها است. به تعبیر ترنر هریتهای شهروندی و فرهنگهای شهروندی عبارتند از هویت‌های ملی و فرهنگهای ملی که شهروند یک کشور را از کشور دیگر متمایز می‌کند.

۳. مراجعه شود به کتاب شکل‌گیری ملت (Nation Formation) جیمز که انتشارات Sage در سال ۱۹۹۶ آن را منتشر کرده است.

سکولار را دارد. با افول ارزشهای دینی، شهروندی منشأ ایجاد یک فرهنگ مشترک ملی، مجموعه مشترک هویتها و نظام مشترک ارزشی است. مولفهای که باعث حفظ جامعه می شود و به نوعی، انسجام اجتماعی را در جامعه چندفرهنگی به وجود می آورد، مقوله شهروندی است. لذا از این منظر جایگاه و نقش شهروندی در همبستگی و تعلق اجتماعی بسیار حائز اهمیت است.

در جوامع " سرمایه داری مدنی" عوامل متعددی احساس شهروندی را به مخاطره افکنده است. یکی از این عوامل احساس فقر و نداری است که برای بخش عظیمی از شهروندان در کشورهای توسعه یافته به طور عام و در کشورهای در حال توسعه به طور خاص نوعی ناکامی و احساس نداری را به وجود آورده است. از آنجا که شهروندان کشورهای توسعه یافته آگاهی بیشتری به حقوق شهروندی خود دارند، و به صورت عینی تر نابرابریها و تفاوتهای رفاه اجتماعی را ملاحظه می کنند، به دلیل بهره مند نبودن از زندگی مناسب احساس فقر و نداری در آنها ریشه می دواند. این احساس سبب می شود تا آنها به عضویت در جماعت ملی تمایل نشان ندهند و تعهدی برای عضویت در جماعت ملی احساس نکنند (ترنر ۱۹۹۹، ص ۲۶۸). معتقد است احساس نداری و فقر پدیده جدید است. می گوید، احساس فقر در جامعه جدید به مراتب قوی تر از جوامع اولیه صنعتی است. این موضوع معلول تنوع تولید و انباشت ثروت در دست اقلیتی سرمایه دار بزرگ و طبقاتی شدن جامعه است.

منوئل کستلز در کتاب با ارزش " ظهور جامعه شبکه ای: پایان هزاره" (۱۹۹۹) می نویسد: دامنه فاصله اجتماعی، کشورهای در حال توسعه را به صورت فزاینده ای، دربر گرفته است. برای مثال در ایالات متحده آمریکا یک درصد از ثروتمندان افراد جامعه، از (سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۲)، ثروت خود را ۲۸/۳ درصد افزایش داده اند، در حالی که از درآمد ۴۰ درصد خانواده های کم درآمد در همان مدت، ۴۹/۷ درصد کاسته شده است. در نتیجه درصد فقرا در جامعه آمریکا رو به افزایش است. درصد افرادی که درآمدشان زیر خط فقر است از ۱۱/۱ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۱۴/۵ درصد در سال ۱۹۹۴ افزایش یافته است، یعنی ۳۸ میلیون آمریکایی که دو سوم آنها سفید پوست هستند و بخش عمده آنها در مناطق روستایی زندگی می کنند، زیر خط فقر می باشند. بینوایی یا فقر مفرط با سرعت بیشتری در حال افزایش است. اگر این گروه را افرادی بدانیم که درآمدشان کمتر از پنجاه درصد خط فقر است، در سال ۱۹۷۵ تقریباً ۳۰ درصد از فقرا و

در سال ۱۹۹۴، ۴۰/۵ درصد از همه افراد فقیر در این قشر قرار داشته‌اند که حدود ۱۵/۵ میلیون آمریکایی را دربر می‌گیرد.

نقد الگوی شهروندی مارشال و ترنر

نخستین ایراد به الگوی شهروندی مارشال و ترنر و تعریفی که مارشال و ترنر از شهروندی ارائه کرده‌اند، نادیده گرفتن اهمیت "احساس تعلق اجتماعی" و یا "احساس تعلق به مظاهر ملی" در مفهوم شهروندی است. این حس شهروندی در واقع اصل عضویت یا عدم عضویت فرد در جامعه و جماعت را تعیین می‌کند. در واقع نظام حقوقی و الزامات اجتماعی شهروندی متکی بر قوت و ضعف این احساس است. اگر چه لزوماً ارتباط ضروری بین احساس تعلق ملی و احترام به قوانین نیست ولی ممکن است شهروندان ضمن بی‌علاقگی به مظاهر ملی و خصوصاً مظاهر ملی - سیاسی که به قدرت حاکمه مربوط می‌شود، به قوانین ملی احترام بگذارند و از ضوابط تخطی نکنند. شایان ذکر است که عدم تعلق اجتماعی به مظاهر ملی یک کشور می‌تواند زمینه‌های "حاشیه نشین شدن" و "انزوای اجتماعی" و یا "مهاجرت" را فراهم کند.

هم مارشال و هم ترنر توجه خود را بیشتر به حقوق شهروندی معطوف داشته‌اند با این تفاوت که ترنر دایره این حقوق را وسیعتر دانسته و ارتباط ارگانیک، بین شهروندی، هویت، جماعت و منابع فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قائل شده است و مارشال از این مهم غفلت کرده است. ولی هیچ یک از این دو به ساحت "حس ملی" و یا "تعلق اجتماعی شهروندی" توجه نکرده‌اند، حسی که یک بریتانیایی را از یک آمریکایی و یا یک ایرانی را از یک شهروند آلمانی متمایز می‌کند. این حس همواره دارای اختصاصات ملی - بومی ملت‌ها بوده است. پنداشت و احساسی است که علی‌رغم بحران منابع اقتصادی به صورت برجسته‌ای بروز می‌کند، نمونه آن برجسته شدن حس شهروندی ملی در دوران جنگ و یا وقایع غیر مترقبه مثل زلزله و سیل است. البته حس تعلق اجتماعی پیوند نزدیکی با حس فرهنگی یک ملت دارد. به میزانی که فرهنگ یک ملت از منابع بومی تغذیه کرده باشد و به ادبیات، معماری، هنر، موسیقی و آداب و رسوم ملی مذهبی، به مثابه عناصر فرهنگ عمومی، و از طرف دیگر به "فرهنگ عمومی" که در درون خود "انسجام فرهنگی" و "همبستگی ملی" را نهفته دارد، دلبستگی بیشتری داشته باشد، به همان میزان می‌توان گفت که یک فرهنگ دارای غنای بیشتری است و به تبع آن، به قول ترنر، حس شهروندی فرهنگی قوت بیشتری پیدا می‌کند. بر عکس اگر شهروندان یک جامعه از منابع

بومی فرهنگ تغذیه نشوند و توجه آنها به فرهنگ غیر بومی معطوف شود و یا نوعی دلزدگی نسبت به فرهنگ بومی به وجود بیاید و نوعی دلبستگی به فرهنگ غیر بومی، به همان میزان شهروندی ملی به مخاطره می‌افتد و این سرآغاز چالش جدی جهانی شدن و شهروندی است. جهانی شدن عامل فرازمان و فرامکانی است که موجب اشراف شهروندان یک مرز و بوم بر کیفیت شهروندی در سرزمین‌های دیگر می‌شود و این اشراف می‌تواند برآیند جدیدی از احساس شهروندی را به وجود آورد.

بر این اساس ایراد دیگری که به ترنر وارد است، بی‌اعتنایی او به کارکردهای جهانی شدن در حوزه شهروندی است. ترنر ضمن اینکه به نحو کلی به فرآیند جهانی شدن توجه کرده و آن را به مثابه یک عامل بررسی کرده ولی به تأثیر جهانی شدن بر شهروندی، توجه نکرده است. جهانی شدن هم در حوزه حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، منشأ "توسعه حقوقی" شده است و هم منشأ "توسعه الگویی در شهروندی". در واقع جهانی شدن بستری برای طرح "شهروندی مردم‌پسند"^۱ و یا "شهروندی آرمانی"^۲، شده است. شهروندی آرمانی الگویی است که محل مقایسه دائمی شهروندان هر مرز و بوم می‌باشد. این مقایسه منشأ تقویت و یا تضعیف شهروندی می‌شود.

با نگاهی "وبری" به مقوله شهروندی، شهروندی آرمانی را می‌توان بر اساس یک "تیپ آرمانی عینی شهروندی" تعریف کرد، چراکه ممکن است "شهروندی در جوامع غربی" به مثابه یک تیپ آرمانی برای شهروندان سایر کشورها مطرح شود و یا برعکس ممکن است شهروندی در یک سرزمین مقدس، مثل مکه و یا مدینه، شهروندی آرمانی محسوب گردد. و یا ممکن است شهروندی مبتنی بر یک جنبه آرمانشهری صرف، تیپ آرمانی را بسازد و به مثابه مدینه فاضله و یا "شهروندی مقدس آرمانی" مطرح شود. وسایل ارتباط جمعی جهانی نقش تعیین کننده‌ای در نهادسازی شهروندی آرمانی، هم در "عینیت خارجی" و هم در "ذهنیت خیالی"، دارند. فاصله بین تیپ آرمانی شهروندی و واقعیت موجود زندگی شهروندان منشأ احساس کمبود، ناکامی، فقر و به تبع آن نارضایتی می‌شود. این در واقع همان مفهوم توسعه یافته ترنر است که از آن به "احساس نداری" یاد می‌شود.

توسعه الگوهای شهروندی، منشأ توسعه "قدرت انتخاب" در میان شهروندان در سراسر جهان شده است. تنوع گزینه‌های زندگی و تولیدات گسترده صنعت سینما، تلویزیون‌های

ماهوراه‌ای و عرضه چند منظوره‌ای اینترنت، همراه با گسترش جهانی صنعت تورسیم، جلوه‌های مهم گسترش عرضه و به تبع آن توسعه تقاضا و قدرت انتخاب در ناحیه مصرف کنندگان را ارائه کرده است. توسعه قدرت انتخاب می‌تواند زمینه بی‌علاقگی به شهروندیهای بومی و دل‌بستگی به شهروندیهای غیر ملی را فراهم آورد.

نقد دیگری که می‌تواند منشأ ارائه الگوی دیگری در خصوص شهروندی شود، محلی بودن الگوی شهروندی این دو متفکر بزرگ اجتماعی است. نوع نگاه مارشال و ترنر ناظر بر نظام شهروندی در اروپا می‌باشد. ضمن اینکه مواردی در آمریکا و یا بعضی از کشورهای اروپایی مثل جمهوری ایرلند و یا یونان وجود دارد که می‌توان گفت این الگو نقض شده است. همان طور که ترنر تصریح کرده است الگوی شهروندی او مبتنی بر جامعه صنعتی مسیحی است و یا باید گفت مبتنی بر بخشی از جامعه پروتستان مسیحی اروپا است و لزوماً منطبق بر جوامع مذهبی کاتولیک و ارتدکس اروپایی و آمریکایی و یا کشورهای در حال توسعه، که همچنان نقش مذهب و جایگاه اجتماعی مذهب در روابط اجتماعی آنها بسیار قوی می‌باشد، نیست. در کشوری مثل ایرلند همچنان بخشی از نهادهای مدنی مثل آموزش و پرورش و بیمارستان را کلیسا زیر نظر دارد و یا بسیاری از روابط شهروندی متأثر از تعالیم مذهبی است و با نگاه دقیقتر حتی همان "روابط سکولار شهروندی"، که ترنر آن را جانشین روابط مبتنی بر تعالیم و معارف مذهبی می‌داند، به شدت متأثر از مذهب است. منتهی سکولاریزم به قول برگر (۱۹۹۴) یک ساحت عینی دارد و یک بعد ذهنی و به تعبیر نگارنده سکولاریزم یک بعد باطنی دارد و یک بعد ظاهری. در بعد عینی و ظاهری، مذهب در نظام شهروندی حاشیه نشین شده است و به عبارتی حضور نهاد مذهب که تجلی آن در کلیسا در عالم مسیحیت است در تعاملات اجتماعی و روابط شهروندی و حقوق شهروندی حذف شده است ولی باطن و جوهر این روابط و برآیندهای ذهنی شهروندان به صورت شایان توجهی ریشه در تعالیم مذهبی دارد. از این نقد، می‌توان نتیجه گرفت که به مسأله "شهروندی مقدس"^۱ توجه شده است و در این باره بیشتر توضیح داده خواهد شد.

ایراد دیگری که بر ترنر وارد است بی‌اعتنایی او به این واقعیت است که شهروندی در عصر جهانی شدن شکل یکپارچه‌ای ندارد و الگویی که معرف شهروندی است باید دارای انعطاف انطباق بر هویت‌های متجزی شهروندی باشد. می‌توان شهروندی دورگه، شهروندی بی‌اعتنا و

شهروندی جهانی و انواع دیگر شهروند را از یکدیگر متمایز کرد. قبل از بروز صنعت ارتباطات جهانی، به طور عمومی شهروندان امکان دسترسی به سایر منابع شهروندی غیر بومی را نداشتند، بنابراین قدرت انتخاب و الگوی هویت شهروندی متفاوتی هم بر نظام شهروندی سایه نیفکنده بود. امروز، در عصر جهانی شدن، شرایط کاملاً متفاوت است. همان طور که عرضه تولیدات فرهنگی و اقتصادی متنوع و متکثر شده است، مصرف و بازتابهای مصرف نیز متفاوت شده است. لذا نوعی "قطعه قطعه شدن هویت شهروندی"^۱ تشخیص دادنی است.

جهانی شدن و شهروندی

از آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که شهروندی مقوله ای است که از یک طرف با احساس تعلق اجتماعی و هویت ملی و در کشورهای مذهبی، هویت دینی و فرهنگی ارتباط دارد و از طرف دیگر با چگونگی نظام سیاسی و اقتصادی مرتبط است. بنابراین در صورتی که روند جهانی شدن و یا جهانی سازی و یا به تعبیر فیدرستون (۱۹۹۵) و رابرتسون (۱۹۹۶) آمریکایی کردن و غربی کردن جهانی تهدیدی برای دلبستگی و هویت ملی و یا هویت مذهبی و فرهنگی جامعه و یا عاملی برای تضعیف دولت - ملت ها در بعد سیاسی و اقتصادی محسوب شود، ناگزیر شهروندی را نیز به مخاطره می افکند.

یکی از مقوله هایی که در تعامل جهانی شدن و شهروندی مطرح می شود، شهروندی جهانی است. شهروندی جهانی مفهومی است با دو معنای متفاوت. شهروندی جهانی^۲ که از دیدگاه معلول ادغام اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی است که دولتهای ملی را به نوعی مشارکت و همکاری منطقه ای و جهانی مجبور کرده و به نوعی روند "فراملی شدن اقتصاد و نظام سیاسی"^۳ را فراهم آورده است. این روند فراملی شدن عوامل اجتماعی و سیاسی ناگزیر نوعی بستر جهانی شهروندی را به وجود آورده است.

1. Fragmentation of Identity Citizenship

2. Global Citizenship

مراجعه شود به دیدگاههای هلد در کتاب دموکراسی و نظم جهانی: از دولت مدرن تا دولت جهان وطن که در سال ۱۹۹۵ آن را انتشارات پالیسی

پرس منتشر کرده است.

3. Transnationalization of Economic and Political System

از دیدگاه دیگر شهروندی جهانی به معنای "توسعه یافتن شهروندی‌های محلی در عرصه جهانی است". در گذشته وقتی، برای مثال، یک ایرانی از وطن مهاجرت می‌کرد، بسیاری از ارتباطات و تعلقات فرهنگی خود را از دست می‌داد. یکی از دلایل مهم آن بریده شدن پیوندها و ارتباطاتی بود که یک ایرانی از آن بهره‌مند می‌شد. امروز واقعاً مهم نیست یک ایرانی در کجای دنیا زندگی می‌کند. در هر نقطه‌ای از جهان که باشد، با تلویزیون و رادیو ایران، با عناصر متنوع هنر، ادبیات، موسیقی، سینما و بسیاری دیگر از منابع فرهنگی و عناصر مهم هویت ایرانی مرتبط است و می‌تواند به صورت متصل با تولیدات فرهنگی ملت خود و صاحبان هنر و فضیلت ارتباط داشته باشد. به عبارتی شهروندی ایرانی در بعد فرهنگی آن، یعنی کسانی که از "مزایای فرهنگی شهروندی" بهره‌مند می‌شوند، فقط در انحصار کسانی نیست که در ایران زندگی می‌کنند. البته محیط طبیعی که شامل جغرافیای طبیعی است تأثیرات خاص خود را دارد ولی مهم این است که "ایرانی مهاجر از انزوای تاریخی خود بیرون آمده است" و اساساً هر ملیت و شهروندی امکان توسعه جهانی را پیدا کرده است. تقویت "فرهنگ‌ها و هویت‌های پراکنده"^۱ در همین زمینه است که معنا و تعریف می‌شود.

شکل‌گیری خانه ایرانی در خارج از ایران در همین فرایند دارای مفهوم است. با تکیه بر مفهوم "جهانی‌شدن معکوس"^۲ و با توجه به دیدگاه متفکران فراساختارگرایی^۳ مفهوم هویت مقاومت ملی، فرهنگی و دینی در مقابله با روند غربی کردن جهان، نمودی از همین معنا می‌تواند باشد. از طرفی شکل‌گیری "خرده فرهنگ‌های ملیت‌های مختلف در خارج از وطن" و یا به تعبیر تامپلسون (۱۹۹۹) ایجاد خانه در خارج از وطن موضوع جدی دیگری است که شواهد زیادی حکایت از روند رو به توسعه آن می‌کند. دیدگاه‌های پروفیسور لول (۲۰۰۰) در کتاب اخیر او تحت عنوان رسانه‌ها، ارتباطات و فرهنگ از دیدگاه جهانی، شایان توجه است.

عوامل مؤثر و بازتاب‌های فرایند محلی - جهانی شدن^۴ بر شهروندی

همان‌طور که رابرتسون (۱۹۹۶) می‌گوید باید به این نکته توجه داشت که برای مطالعه پدیده‌های مختلف مرتبط با جهانی‌شدن لازم است نگاه بومی - جهانی را به صورت همزمان

1. Diasporic Culture and Identity

2. Reverse Globalization

3. Post-structuralists

4. Globalization

مدنظر قرار داد. نگاه محلی و بومی صرف و یا فقط توجه به عوامل جهانی، پژوهشگر را گرفتار نوعی انزوا و یک بعدی نگری می‌کند. ورود به عصر جهانی شدن به معنای حذف عوامل بومی و محلی نیست و توجه به عوامل محلی بدون پرداختن به مؤلفه‌های جهانی موجب می‌شود که این پدیده اجتماعی بدون توجه به همه عوامل پدیداری بررسی شود. بر این اساس رابرتسون واژه جدیدی را در مباحث جهانی شدن به کار می‌برد، که به معنای روند محلی - جهانی کردن^۱ مقوله‌های فرهنگی و اجتماعی است.

برای مطالعه شهروندی، به مثابه یک پدیده محلی و دارای جغرافیای سیاسی و فرهنگی مشخص، ناگزیر باید آن را در بستر روند و فرایند محلی - جهانی شدن بررسی کرد. البته چنین مطالعه‌ای به دلیل کثرت عوامل اثرگذار، دارای پیچیدگی و ظرافتهای بیشتری است. اما نخستین اقدام برای مطالعه یک پدیده، در نظر گرفتن عوامل اثرگذار است، اگر چه امکان کنترل همه متغیرهای مربوط نباشد.

به طور کلی سه عامل جدی در عصر جهانی شدن منشأ اساسی اثرگذاری بر شهروندی است. در واقع این سه عامل است که ساختار کلی آن منشأ تردید در شهروندی و یا شهروندی دورگه و یا تغییر شهروندی شده است. عامل اول روند آمریکایی کردن جهان و عامل دوم حرکتها و نهضتهای فرهنگی و یا به عبارتی جریانات فراملی است که از دید دینی به جامعه، سیاست و اقتصاد می‌نگرند و در واقع معتقدند همه عرصه‌های حیات انسانی در سراسر جهان باید متأثر از تعالیم و معارف دینی باشد^۲ و در نهایت عامل اقتصادی است که منشأ به وجود آمدن شهروندی آرمانی و شهروندی غیرآرمانی شده است. هر سه اینها تکیه‌گاه شهروندی را در قالب دولت ملت تضعیف کرده است. و سرانجام تحت تأثیر آنها نوع دیگر از شهروندی به وجود آمده است. شهروندانی که تحت تأثیر هر یک از این سه عامل قرار می‌گیرند، به نوعی شهروندهای اصلی خود را رها می‌کنند و یا تعلقات شهروندی ملی در آنها ضعیف می‌شود و خلاص این احساس را با چیزهای دیگر پر می‌کنند.

1. Globalization

۲. از آنجا که ادیان بزرگ الهی، مثل ادیان ابراهیمی، جهان شمول هستند و اساساً مخاطب آنها همه جامعه بشری است، دارای هویت فرامرزی و فراجغرافیایی هستند و در قالبهای مرزدار جغرافیایی نمی‌گنجند. اما اگر در یک جغرافیای سیاسی خاص تمایلات دینی و شهروندی منطبق با هم باشند، شهروندی دینی منشأ جالش شهروندی نخواهد بود، ولی اگر نظام سیاسی و یا فرهنگی یک مرز و بوم به دلیل عدم پاسخگویی به تعلقات دینی، مورد قبول یک شهروند واقع نشود، تراحم جدی بین اساس تعلقات شهروندی - ملی و احساس تعلق دینی به وجود خواهد آمد.

با توجه به عوامل مذکور و نگاه بومی - جهانی به مقوله شهروندی، می توان گفت که این روند سه بازتاب عمده در حوزه شهروندی داشته است:

۱. تشدید احساس ناکامی اجتماعی

احساس فقر و نداری^۱ در عصر جهانی شدن به مثابه یک کنش اجتماعی شایع در محیطهای بومی ظهور پیدا کرده است. این پدیده اجتماعی در کشورهای در حال توسعه^۲ منشأ چندگانگی هویتی و عدم تجانس اجتماعی و در کشورهای توسعه یافته صنعتی منشأ تضعیف شهروندی شده است. در واقع وقتی از یک طرف "الگوهای شهروندی آرمانی واقعی" برای شهروندان جامعه ای مطرح می شود، و از طرف دیگر این شهروندی آرمانی را در کشور خود نمی یابند و عینیت خارجی آن را در مرز و بوم دیگری محقق می بینند، احساس ناکامی شهروندی بروز می کند.

۲. تجزیه فرهنگی و اجتماعی شهروندی

ناهمگنی و تجزیه هویت های فرهنگی و اجتماعی یکی از بازتاب های "پلورالیسم فرهنگی" ناشی از روند جهانی شدن است. این تجزیه فرهنگی که سنتز تعامل با فرهنگ های فراملی است، به طور طبیعی بر چگونگی شهروندی اثر می گذارد. همان طور که (ترنر ۱۹۹۹، ص ۲۷۴) می گوید نقش عوامل اقتصادی در این مورد بسیار مهم است. او می گوید هر چه دنیای اقتصادی بعد جهانی تر پیدا می کند، نیروی کار دارای امکان جابه جایی بیشتری می شود و این موضوع منشأ تضاد و تراحم جدی در میان نیروی کار خواهد شد. بر اساس نظر ترنر شهروندی رو به افزایش^۳ جای خود را به شهروندی متجزی می دهد. در واقع شهروندی یکپارچه جای خود را به انواع شهروندی و یا تابعیت های دوم، سوم و یا انصراف از تابعیت اول می دهد. انصراف از تابعیت یک کشور به معنای انصراف از شهروندی حقوق یک کشور می باشد ولی به معنای

1. Scarcity

۲. به نظر می رسد در کشورهای در حال توسعه همچنان آگاهی عمومی نسبت به حقوق شهروندی وجود ندارد و به دلیل نهادینه نشدن حقوق مردم، اساساً احساس عضویت در جامعه منکی بر حقوق شهروندی نیست. فقر و نیازمندی های روزمره حلقه سردرگمی را فراهم کرده که مجال پرداختن به این امر را از مردم گرفته است.

3. Cumulative Citizenship

انصراف از ساحت تعلق ملی و اجتماعی شهروندی نیست.

ترنر در این تحلیل بیشتر به مهاجرت فیزیکی توجه کرده است، اما باید توجه داشت که تجزیه شهروندی لزوماً معلول "مهاجرت فیزیکی" نیست. بلکه "مهاجرت دیجیتالی" و یا "مهاجرت فرهنگی در درون خانه" که صنعت ارتباطات جهانی باعث آن است، نقطه گریز دیگری است که در نتیجه آن، در عین اینکه جسم یک شهروند در محدوده جغرافیایی خاصی وجود دارد ولی فکر، شخصیت و یا الگوی اجتماعی و شهروندی او در جغرافیای دیگری سیر می‌کند.

۳. تضعیف قدرت دولت

در این روند که مواجهه شهروندان کشورهای در حال توسعه با منابع اقتصادی دنیای توسعه یافته بُعد جهانی پیدا کرده است، اقتدار دولت - ملت‌ها در مخاطره جدی قرار گرفته است، تصمیمات و سیاست‌های ملی کشورهای در حال توسعه به دلیل فرار نیروی انسانی کارآمد و متخصص و سرمایه‌های کلان بخش خصوصی با بن بست رو به رو می‌شود و در واقع "نظام سیاسی قدرت دچار کم‌قدرتی و یا بی‌قدرتی" می‌شود. در واقع وقتی "قدرت انتخاب" افزایش پیدا می‌کند و امکان دسترسی به منابع برتر اقتصادی فراهم هست، مهاجرت و عدم تعلق به شهروندی در یک جغرافیای سیاسی نامناسب افزایش پیدا می‌کند.

تضعیف دولت - ملت‌ها را از منظر فرهنگی نیز می‌توان بررسی کرد. اگر پدیده‌های جدیدی، پذیرش، اقبال و اعتماد ملی را تضعیف کند و به عبارت دیگر "تحقق اراده دولت در عرصه فرهنگی و اجتماعی" را تضعیف نماید در واقع موجب تضعیف و محدود شدن نقش دولت در جامعه شده است. جهانی شدن، که منشأ نوعی جهان‌گرایی شده، جهان بینی جدیدی را به وجود آورده است. این جهان بینی جدید، مدار توجه را از یک قلمرو محلی، بومی و یا کشوری به یک قلمرو جهانی گسترش داده است. در واقع مدار توجه عوض شده است. و این روند می‌تواند نقش دولتهای ملی را که روزگاری پر ذهنیت فردی و اجتماعی احاطه داشته‌اند، کم‌رنگ کند.

اهمیت پیدا کردن عوامل فراشهروندی - نقش دین در این روند

عواملی مثل مذهب، نژاد و جنسیت به مثابه عوامل فراشهروندی اهمیت پیدا کرده‌اند. به عبارتی افراد از زوایای دیگری گروه‌های هنجاری خود را تشکیل می‌دهند و نوعی "جماعت گرایی"^۱ دینی، نژادی، جنسی، صنفی و تخصصی در حال شکل‌گیری است.^۲ ظهور نهضت‌های جهانی سیاه‌پوستان، فمینیسم، طرفداران محیط زیست و شبکه جهانی متخصصان، جلوه‌هایی از این فرایند می‌باشند. برای مثال عدم رضایت از وضعیت فرهنگی جامعه و تمایل به شهروندی آرمانی مذهبی، شهروندی که همه نهاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن متأثر از معنویت دینی باشد، "پدیده فراشهروندی دینی" را به وجود آورده است. در کشورهای غربی، مسلمانان بسیاری هستند که ضمن داشتن ملیت و تابعیت مثلاً بریتانیایی یا آمریکایی، احساس تعلق اجتماعی نسبت به بریتانیا ندارند و آرزوی زندگی و شهروندی در شهر آرمانی خود را دارند. این گروه در جهان عضوگیری غیر رسمی و رسمی می‌کنند و با این عمل آنها، به مرور حلقه‌های جهانی از افراد همگن مذهبی شکل می‌گیرد. شکل‌گیری این گروه منشأ تعهدات جدید می‌شود که می‌تواند به موازات الزامات رسمی شهروندی مطرح شود و در تعارض با ضوابط شهروندی رسمی قرار گیرد. در ادامه این مقاله این بعد از شهروندی در قالب گزارش یک مطالعه میدانی، در خصوص مسلمانان بریتانیا، ارائه می‌شود.

باید توجه داشت که دین در این نوشتار به مثابه یک عامل فراشهروندی بررسی می‌شود. وقتی می‌گوییم دین منظور "پیروان ادیان" و یا "دین اجتماعی شده" و یا دین در شکل "هویت دین داران" مورد نظر است. بدیهی است که از دیدگاه یک دین شناس و یا عالم الهیات به مقوله دین پرداخته نمی‌شود، بلکه در اینجا دین و تعلقات دینی افراد جامعه در یک فرایند اجتماعی مورد نظر است. بر این اساس مطالعه میدانی در خصوص مسلمانان بریتانیایی صورت گرفته تا تعلقات شهروندی مسلمانان را در جامعه انگلیس ارزیابی کنیم. بدیهی است لندن یک "شهر جهانی" یا به تعبیر کینگ (۱۹۹۰) یک "شهر دنیا"^۳ است که دارای بستر اجتماعی چند فرهنگی است و از طرفی یکی از منابع اساسی جهانی شدن، که با تعریف غربی کردن جهان مطرح است، بستر مطالعاتی مناسبی برای جمع شدن سه مؤلفه جهانی شدن، شهروندی و دین در جامعه

1. Communitarianism

۱. برای مطالعه دیدگاه جماعت گرایی به مثابه تفکر سیاسی دوره انتقالی در مقابل نظریه سیاسی لیبرال دموکراسی، به مقاله اندرو میسون (۲۰۰۰)

نحت عنوان جماعت گرایی و میراث آن مراجعه شود.

3. World City

مورد مطالعه این تحقیق می‌باشد.

شهروندی و مسلمانان بریتانیایی

این بررسی در واقع بخشی از یک مطالعه وسیع درباره تأثیرات جهانی شدن بر هویت دینی مسلمانان بریتانیایی است. در بخشی از این بررسی ویژگی‌هایی از شهروندی که در الگوی شهروندی ترنر و تعریف شهروندی مارشال بدان توجه نشده، مورد مطالعه قرار گرفته است. همان طور که توضیح داده شد، آن بعد، عبارت از تعلق اجتماعی و حس کلی نسبت به وطن است که یک شهروند همواره با آن همراه و عجین می‌باشد.

این مطالعه درصدد بررسی چگونگی حس شهروندی در میان نسل دوم و نسل سوم مسلمانان بریتانیایی است. مسلمانانی که متولد بریتانیا بوده‌اند و پدر و مادر و یا پدربزرگ و مادربزرگ آنها متولد یکی از کشورهای اسلامی بوده‌اند.

جامعه مورد مطالعه

جامعه مورد مطالعه این تحقیق مسلمانان متولد بریتانیا است و توجه اصلی به نسل‌های دوم و سوم مسلمانان مهاجر به این کشور معطوف شده است. گروه مطالعه این تحقیق مسلمانان ساکن در منطقه برنت لندن می‌باشند. منطقه برنت مهم‌ترین منطقه کل بریتانیا از حیث چند فرهنگی بودن و چند مذهبی بودن است.^۱ ۴۴ درصد جمعیت این منطقه را اقلیت‌ها تشکیل می‌دهند و ۱۱ درصد کل جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند. از آنجا که متغیر مذهب در سرشماری‌های ده سال یکبار بریتانیا، منعکس نمی‌شود، به دست آوردن آمار دقیق مسلمانان کار مشکلی است.^۲ اما بر اساس فرمولی که پیچ (۱۹۹۰)، بر اساس متغیر نژاد و ملیت اصلی، ارائه می‌دهد، جمعیت مسلمانان در این منطقه حدود پانزده هزار نفر و بر اساس بررسی‌های شهرداری برنت بین سی تا ۳۵۰۰۰ نفر است.

1. BIF News, 1994:2

۲. در سرشماری سال ۲۰۰۱، نخستین بار بعد از یک قرن، متغیر مذهب در سرشماری به صورت سؤال اختیاری گنجانده شده است.

در این مطالعه سه نوع تحقیق میدانی صورت گرفته است:

۱) نخستین تحقیق، مطالعه کمی مبتنی بر پرسشنامه بسته است، همراه با بعضی از سوآلهایی که پاسخ آنها بسته نیست. در جمع‌بندی نهایی این مطالعه ۲۴۷ پرسشنامه، تحلیل آماری شده است. ۴۸/۲ درصد پاسخگوها را مردان و ۵۱/۸ درصد را زنان تشکیل می‌دهند. کلیه اطلاعات این پرسشنامه در برنامه آماری اس پی اس اس و با استفاده از روش پیشرفته مطالعات آماری کمی و کیفی که آن را در اصطلاح "لاجیت مدل"^۱ می‌نامند، تحلیل آماری شده است. بر اساس این روش کلیه متغیرهای مستقل و وابسته در تعامل متقابل بررسی شده‌اند. هدف اصلی این تحقیق، بررسی تعامل جهانی شدن و هویت دینی بوده است.

۲) دومین تحقیق میدانی، مطالعه کیفی مبتنی بر مصاحبه است. در این تحقیق با سی نفر مصاحبه شده است که نوزده نفر آنها مرد بوده‌اند و مابقی زن. نتایج این مطالعه به صورت نقل قول مستقیم در تحقیق منعکس شده است. هدف اصلی این مصاحبه‌ها، مطالعه فرایند جهانی شدن و هویت دینی بوده است.

۳) سومین تحقیق میدانی، مصاحبه همراه با پرسشنامه در خصوص مسأله شهروندی و تعلق اجتماعی است. ۶۷ نفر در این گروه بررسی شده‌اند. ۵۶/۷ درصد این گروه مردان و مابقی زنان بوده‌اند. هدف اصلی این پرسشنامه مقوله شهروندی و تعلق اجتماعی بوده است. در گزارش زیر نمونه‌ای از هر یک از این سه مطالعه میدانی منعکس شده است. گزارش تفصیلی این تحقیق نیازمند تفصیل بیشتری است که در محدوده یک مقاله نمی‌گنجد.

گزیده‌ای از نتایج تحقیق:

شهروندی و تعلق اجتماعی در عصر جهانی شدن

در مطالعه‌ای که نگارنده در خصوص شهروندی و تعلق اجتماعی مسلمانان بریتانیایی در عصر جهانی شدن^۲ انجام داده است، کنش‌های متفاوتی در میان شهروندان بریتانیایی مسلمان

1. Logit Model

۲. باید توجه داشت که پیش فرض ما در این تحقیق این است که جامعه معاصر وارد دوره و عصری شده است که به لحاظ ساختار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متمایز از دوره مدرنیسم است. این دوره را که وجه امتیاز اصلی آن ظهور صنعت جهانی ارتباطات می‌باشد، اصطلاحاً عصر و یا دوره جهانی شدن می‌نامند. با این فرض، هرگونه کنش و یا واکنش اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که در این دوره مشاهده می‌شود، رفتاری است در سبتر

دیده می‌شود.

یکی از مسائل عینی شهروندی، احساس تعلق اجتماعی به فرهنگ، آداب و رسوم و... یک کشور است. تجلی عینی تر این احساس این است که یک شهروند، مرز و بوم خود را خانه اصلی خود بداند. این احساس به طور طبیعی در میان جامعه مهاجران، احساس ضعیفی است. میزان ضعف و قوت این احساس بستگی دارد به میزان تعلق یک مهاجر به سرزمین بومی و میزان پذیرش جامعه میهمان. عامل فقر و ثروت و همچنین عقب افتادگی و پیشرفت، می‌تواند نقش مهمی در رضامندی و تعلق اجتماعی جامعه مهاجران داشته باشد. اگر یک فرد از کشور ثروتمند و پیشرفته‌ای به یک کشور فقیر و عقب افتاده و یا در حال توسعه مهاجرت کند، به طور معمول کمتر احساس شهروندی می‌کند و اما اگر فردی از یک کشور عقب افتاده، فقیر و یا در حال توسعه به یک کشور پیشرفته مهاجرت کند، بیشتر احساس شهروندی می‌کند. از طرفی می‌توان چنین انتظار داشت که نسل دوم و نسل سوم جامعه مهاجران به دلیل وابستگی به آب و خاک، دلبستگی بیشتری به کشور محل اقامت خود احساس می‌کنند.

پاسخگوهای این تحقیق در پاسخ به این سؤال که آیا شما بریتانیا را خانه خود می‌دانید؟ پاسخهای متفاوتی داده‌اند.

گروهی از پاسخگوها به این دلیل که در این سرزمین به دنیا آمده‌اند، بریتانیا را خانه اصلی خود دانسته‌اند و احساس می‌کنند که به جامعه بریتانیایی تعلق دارند:

”بله... به این دلیل که اینجا (در بریتانیا) بزرگ شده‌ام و تجربه نوع دیگری از زندگی را ندارم، احساس می‌کنم بریتانیا خانه من است. خانواده من در اینجا مستقر شده‌اند و بعضی از آنها در این سرزمین از دنیا رفته‌اند، این موضوع باعث می‌شود که من علاقه و وابستگی زیادی به این سرزمین داشته باشم.“

(اقبال، ۱۹ ساله)

”به این دلیل که من در انگلیس به دنیا آمده‌ام، خود را بریتانیایی می‌دانم. من مسلمانم. انگلیس را خانه طبیعی خود می‌دانم، با این حس که اینجا جایی است که من می‌توانم با سایر مردمی که فرهنگ بریتانیایی دارند، مشارکت فرهنگی داشته باشم.“

(امیر، ۲۹ ساله)

”من اینجا به دنیا آمده‌ام و بزرگ شده‌ام و در حال حاضر اینجا زندگی می‌کنم. بنابراین اینجا

به طور قطع خانه من است و همه زندگی من حول محور بریتانیا شکل گرفته است. همه دوستان و خویشاوندان من اینجا زندگی می‌کنند."

(نادیا، ۲۱ ساله)

"بله... من در بریتانیا متولد شده‌ام و خودم را با روحیه بریتانیا منطبق کرده‌ام و دارای روحیه و احساس انگلیسی هستم."

(سویا، ۲۱ ساله)

گروه دیگری از پاسخگوها، تمایلی به جامعه بریتانیا نشان نداده‌اند و نوعی احساس عدم تعلق اجتماعی و شهروندی ملی در اظهارات آنها ملاحظه می‌شود. در پاسخهای عبدالرحمن و سایبا به طور مستقیم و سایر پاسخگوها به صورت غیر مستقیم، مؤلفه "شهروندی دینی" و عدم رضامندی فرهنگی و ارزشی به مثابه انگیزه مهم فرهنگی و عامل تعیین کننده، برای "استقرار احساس شهروندی" مطرح است.

"من ملیت بریتانیایی دارم، اما بریتانیا کشور من نیست، ممکن است اینجا زندگی کنم، اما مسلمانم و نمی‌توانم خود را با جامعه‌ای که ارزش و ایمان مذهبی در آن وجود ندارد و مملو از روحیه نژادپرستی است تطبیق دهم."

(عبدالرحمن، ۲۲ ساله)

"نه، بریتانیا خانه من نیست، من بریتانیا را دوست ندارم و علاقه مندم که به سرزمین پدریم بازگردم."

(هومن، ۱۶ ساله)

"نه من بریتانیا را خانه خود نمی‌دانم، اگر چه اینجا بهترین جایی است که می‌شود در آن مدرنیست را درک کرد و از آن برای احیا و بازسازی اسلام بهره‌مند شد."

(یعقوب محمد، ۳۰ ساله)

"من بریتانیا را مکانی می‌دانم که به طور موقت در آن زندگی می‌کنم و منتظر فرصت مناسبی هستم که به سرزمینی، که در آن قانون و شریعت الهی حکمفرماست، مهاجرت کنم. فکر می‌کنم در اینجا هرگز آزادی، عدالت و ابزار برابری وجود ندارد. حتی اگر ما مجبور باشیم که در بریتانیا زندگی کنیم، باید تلاش کنیم که غیر مسلمانها را به اسلام دعوت کنیم و الا باید در عقیده خود تجدید نظر کنیم."

(سایبا، ۱۷ ساله)

گروه سوم پاسخگوها دارای "هویت دورگه"^۱ هستند و در واقع کشش سرزمین مادری و سرزمین محل تولد و یا به عبارتی جاذبه‌های "فرهنگ خانه" و "فرهنگ مدرسه و جامعه" دو تعلق متفاوت را در آنها ایجاد کرده است. عدم تطابق فرهنگی بین ارزشهای سرزمین مادری و ارزشها و تربیت محیط خانه موجب نوعی سردرگمی هویتی و "هویت‌های نامعین"^۲ و به تبع آن "شهروندی نامعین"^۳ شده است. در اظهارات مریم، رضوان، عادل و حمیرا این نوع هویت و شهروندی دورگه و یا نامعین ملاحظه می‌شود:

"من دو خانه دارم. اگر چه اکثر عمر خود را در بریتانیا سپری کرده‌ام، اما همچنان سرزمین پدری من خانه طبیعی من است."

(مریم، ۳۴ ساله)

"من بریتانیا را جایی می‌دانم که در آن باید زندگی بکنم البته من در اینجا به دنیا آمده‌ام و همه عمرم را در اینجا سپری کرده‌ام، اما همچنان احساس می‌کنم بخشی از خانه من در سرزمین پدری می‌باشد."

(رضوان، ۱۸ ساله)

"من واقعا مطمئن نیستم که به کجا تعلق دارم. خانه من آنجاست که واقعا برایم عزیز باشد."

(عادل ۲۰ ساله)

"متأسفانه تجربه زندگی در سرزمین دیگری را ندارم. تنها وقتی که خیلی جوان بودم به پاکستان سفر کردم. بریتانیا را محل اقامت خود می‌دانم ولی خانه خود نمی‌دانم. زندگی یک سفر است و تقدیر چنین بوده که من در بریتانیا به دنیا بیایم و زندگی کنم. همه ماجرا فقط همین است! اصلاً فکر نمی‌کنم هیچ جا خانه من باشد. البته شاید آن خانه را هنوز نیافته‌ام."

(حمیرا، ۲۳ ساله)

همان طور که اشاره شد، یکی از مظاهر اجتماعی شهروندی، تعلقات ملی است. تعلق به پرچم و مظاهری که برافراستگی پرچم ملی را تداعی می‌کند مثل پیروزیهای بین‌المللی تیم‌های ملی ورزشی که احساسات ملی شهروندان یک مرز و بوم را برمی‌انگیزد و یا حس وطن خواهی که در مواقع "به خطر افتادن وطن" مثل جنگ‌ها، زلزله‌ها و بلایای عمومی اجتماعی از مصادیق مهم تعلق اجتماعی است. از این دیدگاه از حس شهروندی مسلمانان بریتانیا سؤال شده است، تا

1. Hybrid Identity

2. Undetermined Identity

3. Undetermined Citizenship

تفاوت تعلقات ملی آنها نسبت به بریتانیا در مقایسه با سرزمین پدری ارزیابی شود. در جدول شماره ۱ یک دیدگاه شهروندان مسلمان بریتانیایی، در خصوص تیم ملی بریتانیا در مواجهه با تیم ملی سرزمین پدر و مادری آنها سؤال شده است. همان طور که ملاحظه می‌کنید، در پاسخ به این سؤال که: در صورت مواجهه تیم ملی فوتبال بریتانیا با تیم ملی فوتبال سرزمین پدر و مادری شما از کدام تیم طرفداری خواهید کرد؟ $۶۸/۷$ درصد پاسخگوها گفته‌اند از تیم فوتبال سرزمین پدر و مادری خود طرفداری خواهند کرد. این موضوع مبین این واقعیت است که علی‌رغم شرایط نسبی رفاه اجتماعی و بهره‌مندی از امکانات بهتر شهروندی، حس کهن ملی نسبت به سرزمین پدر و مادری در میان مسلمانان بریتانیایی به مراتب قوی‌تر از حس ملی آنها نسبت به بریتانیا است.

جدول شماره ۱. به فرض تیم ملی فوتبال بریتانیا با کشور سرزمین پدر و مادری شما مسابقه داشته باشد، شما از کدام تیم طرفداری می‌کنید؟

درصد	تعداد	نظر پاسخگوها
$۶۸/۷$	۴۶	تیم سرزمین پدر و مادریم
$۴/۵$	۳	تیم ملی بریتانیا
۶	۴	من از تیمی طرفداری می‌کنم که بهتر بازی کند
$۱۰/۴$	۷	هیچ کدام را، من ملی‌گرا نیستم
۶	۴	من به فوتبال علاقه‌ای ندارم
$۱/۵$	۱	برای من فرقی نمی‌کند
۳	۲	پاسخی نداده‌اند
$۱۰۰/۷$	۶۷	جمع کل

در جدول شماره ۲، از حس نوستالژیک پاسخگوها نسبت به بریتانیا سؤال شده است. حس غربت در خارج از بریتانیا می‌تواند تا حدودی مبین تعلق به سرزمین بریتانیا را بازگو کند. در این سؤال در یک طرف بریتانیا به منزله سرزمین محل تولد و سرزمینی که در آن زندگی کرده‌اند و تابعیت و شهروندی قانونی آن را پذیرفته‌اند قرار گرفته و در طرف دیگر سرزمین مادری به منزله تعلقات تاریخی گذشته پاسخگوها. سؤال شده است که اگر در ایام تعطیل به سرزمین مادری خود سفر کنید چه احساسی نسبت به بریتانیا خواهید داشت. $۱۸/۶$ درصد پاسخگوها گفته‌اند، آرزو می‌کنیم به بریتانیا بازگردیم. به این معنا که در دوری از بریتانیا احساس دلنگینی به آنها می‌دهد و احساس دل‌بستگی به آب خاک در آنها زنده می‌شود.

۳۵/۲ درصد پاسخگوها اظهار داشته‌اند که حس ناسیونالیستی خاصی ندارند و همه سرزمینها برای آنها یکسان است. روحیه جهان‌وطنی می‌تواند ناشی از یک حس معرفتی مذهبی باشد، یا ناشی از یک نیروی گریز از مرکز که از بازتابهای فرایند جهانی شدن است و می‌تواند حکایت از تقویت جهان‌نگری^۱ در دوره معاصر باشد.

بالاترین درصد پاسخگوها یعنی ۴۲/۹ آنها اظهار داشته‌اند که به سرزمین پدری خود افتخار می‌کنند و در واقع غم غربتی احساس نمی‌کنند و آرزوی بازگشت به بریتانیا را ندارند. حس تعلق ملی و وابستگی فرهنگی و حتی جغرافیایی به بریتانیا در این گروه به نسبت ضعیف است.

جدول شماره ۲. اگر شما در ایام تعطیل به سرزمین پدری خود سفر کنید، فکر می‌کنید چه احساسی نسبت به بریتانیا خواهید داشت؟

درصد	تعداد	نظر پاسخگوها
۳۵/۲	۸۷	همه سرزمینها برای من یکسان است، لذا احساس خاصی نخواهم داشت.
۴۲/۹	۱۰۶	من به سرزمین پدریم افتخار می‌کنم.
۱۸/۶	۴۶	من آرزو می‌کنم که به بریتانیا بازگردم.
۳/۲	۸	پاسخی نداده‌اند
٪۱۰۰	۲۴۷	جمع کل

سؤال جدی‌تری که منعکس‌کننده ریشه‌دار بودن حس شهروندی است، خدمت زیر پرچم در دوران جنگ است. یکی از حقوق شهروندی دفاع از منافع ملی و مشارکت در حمایت از کشور در مواقع خطر است. از مسلمانان متولد بریتانیا که تابعیت این کشور را پذیرفته‌اند و به لحاظ قانونی چنین تعهدی به عهده آنها می‌باشد، سؤال شده است، در صورتی که بریتانیا با یک کشور اسلامی بجنگد، آیا حاضرید به نفع بریتانیا در جنگ شرکت کنید؟ ۹۲/۵ درصد پاسخگوها گفته‌اند خیر و مابقی اعلام آمادگی کرده‌اند که در صورت لزوم به حمایت از بریتانیا خواهند جنگید.

مشارکت در جنگ اوج حس ملی نسبت به یک سرزمین است. لذا گروهی که پذیرای این مشارکت باشند، آن هم جنگی که در یک سو مسلمانان قرار دارند، به طور قطع آماده‌اند هر نوع تعهد دیگر شهروندی را بپذیرند.

اما همان طور که ملاحظه می‌کنید بیشتر از نود درصد پاسخگوها آمادگی ندارند که چنین

تعهدی را بپذیرند. در جدول شماره ۳، سؤال شده است، در صورتی که بریتانیا با یک کشور غیر اسلامی بجنگد آیا حاضرید به حمایت از بریتانیا در جنگ شرکت کنید؟ ۸۵/۱ درصد از پاسخگوها همچنان پاسخ منفی داده‌اند. ۹ درصد اعلام آمادگی برای مشارکت در جنگ کرده‌اند و مابقی گفته‌اند بستگی دارد که دلیل جنگ چه باشد و فقط یک نفر گفته است، این موضوع برای من مهم نیست.

جدول شماره ۳. نظر پاسخگوها در خصوص مشارکت حمایتی در جنگ بریتانیا با کشورهای اسلامی و غیر اسلامی

جنگ بریتانیا با:		نظر پاسخگوها
کشور غیر اسلامی	کشور اسلامی	
۹٪	۷/۵٪	بله
۸۵/۱٪	۹۲/۵٪	خیر
۴/۵٪	-	بستگی دارد که دلیل جنگ چه باشد.
۱/۵٪	-	برای من مهم نیست
		جمع کل

به این سؤال که به چه دلیل از انگلیس در جنگ حمایت می‌کنید و یا به چه دلیل حمایت نمی‌کنید، پاسخهای متفاوتی داده‌اند، ولی بخش عمده‌ای از پاسخها ناظر بر قوت "شهروندی و تعلق دینی" پاسخگوها می‌باشد. در واقع نقش "عوامل فراشهروندی" که قبلاً توضیح داده شد، در این زمینه روشن می‌شود. بعضی از پاسخها در خصوص علت عدم مشارکت در جنگ به حمایت از انگلیس از این قرار است:

- "دین من مهمتر از ملیت من است".
- "در درجه اول اسلام برای من اهمیت دارد و از ملیت من مهمتر است".
- "نه، آمادگی جنگ زیر پرچم انگلیس را ندارم، به این دلیل که انگلیسی‌ها همواره درصدد نابودی اسلام بوده‌اند".
- "من مسلمانم و مهم نیست چند سال شهروند یک کشور غیر اسلامی بوده‌ام. من هرگز هم‌مسیر و هم‌فکر با آنها نخواهم بود".
- "نه، من هرگز در چنین جنگی شرکت نخواهم کرد، حتی اگر منجر به کشته شدن من شود".
- "نه، به هیچ علتی جز انگیزه دینی وارد جنگ نخواهم شد".

● "نه، من هرگز بریتانیا را در جنگ یاری نخواهم کرد".

● "نه، برای من حمایت از دولت غیر اسلامی جایز نیست، چون آنها به دلایلی غیر از دفاع از اسلام می‌جنگند، مسایلی مثل منافع نظام سرمایه‌داری و یا مثلاً دموکراسی...".

● "اگر چه بریتانیا خانه من است، اما فکر می‌کنم باید به دینم وفادار باشم".

کسانی که برای حمایت از انگلیس اعلام آمادگی کرده‌اند (که البته تعداد آنها بسیار کم است)، به دو دلیل تأکید کرده‌اند، یکی اینکه به مثابه یک شهروند انگلیس باید متعهد به ضوابط شهروندی کشور متبوع خود، یعنی انگلیس، باشند و حمایت از دولت متبوع در جنگ بر همه شهروندان لازم است و دلیل دوم ترس از تبعات نافرمانی در حمایت از انگلیس است. عین عبارت پاسخگوها از این قرار است:

● "بله، من انگلیس را در جنگ حمایت خواهم کرد، چون قانوناً به مثابه یک انگلیسی باید از قوانین انگلیس تبعیت کنم".

● "بله، به این دلیل که من از اینکه پناهنده نظامی شوم، هراس دارم".

همانطور که در دلایل تشریحی منفی و مثبت در خصوص حمایت از انگلیس در جنگ ملاحظه شد، اهمیت "شهروندی دینی" به صورت کاملاً روشنی پاسخگوها مطرح کردند. این پاسخ‌ها نشان می‌دهد در جایی که عامل مذهب نقش جدی در هویت فردی و اجتماعی یک جامعه داشته باشد، مذهب نقش تعیین‌کننده‌ای در قوت و ضعف شهروندی نسبت به آن کشور خواهد داشت. به عبارتی هنگامی که فرد خود را متعهد به دین بداند، سایر تعهدات فردی و اجتماعی را تحت الشعاع آن قرار می‌دهد. البته این مطلب زمانی تحقق می‌یابد که تعهدات شهروندی در تزاخم با تعهدات دینی باشد.

نتیجه

در این مطالعه تأثیرات جهانی شدن بر هویت دینی مسلمانان نسل دوم و سوم بریتانیایی بررسی و ویژگی‌هایی از مقوله‌های شهروندی که در الگوی شهروندی ترنر و تعریف شهروندی مارشال بدانها توجه نشده تعیین و ارزیابی شده است.

این تحقیق دو مؤلفه نزدیک به هم را با کارکرد واحد اجتماعی به مثابه نظریه جدید به گفتمان علمی، در خصوص تعامل جهانی شدن، دین و شهروندی می‌افزاید. این دو مؤلفه شامل دین و پدیده جهانی شدن مرتبط با شهروندی است. خصوصیت مشترک دین و جهانی شدن در خصیصه فرامرز و فراملی بودن این دو مؤلفه است. به طور مشخص ادیان ابراهیمی^۱ و به طور خاص دین اسلام، همه مردم جهان را به تعالیم خود دعوت کرده‌اند و یک نوع جهان‌نگری در تعالیم آنها به وضوح دیده می‌شود و در این نگرش هیچ‌گونه مرز و جغرافیای سیاسی و فرهنگی دارای اولویت نیست. از طرفی فرایند جهانی شدن نیز در بعد تکنولوژیکی خود طبیعتی فرامرزی و فراملیتی دارد که منطبق بر خصیصه جهانگرایی دینی است. این دو مهم از عوامل چالش در شهروندی در جهان معاصر محسوب می‌شوند. همان طور که از اطلاعات این تحقیق برمی‌آید، تعهدات دینی و تعلقات دینی به مثابه عامل "فراشهروندی" تعلقات شهروندی را در جغرافیای فرهنگی و سیاسی غیر دینی، تضعیف می‌کند و "شهروندی دینی" و "تعهد دینی" را اولویت می‌بخشد. از طرفی فرایند جهانی شدن "قدرت انتخاب" را توسعه می‌بخشد و در صورت عدم تطابق "واقعیت شهروندی" با "شهروندی آرمانی"، بی‌تعلقی و یا عدم مقبولیت شهروندی در دولت - ملت‌ها را موجب می‌گردد.

فرایند جهانی شدن به عنوان روند غربی کردن و یا آمریکایی کردن جهان^۲ نیز از همین منظر می‌تواند چالش جدی برای اقتدار سیاسی و فرهنگی دولت - ملت‌ها باشد. و از طرفی می‌تواند

۱. مراجعه کنید به مقاله فالکن تحت عنوان ادیان توحیدی در عصر جهانی شدن که در سال ۱۹۹۹ در فصلنامه گفتگوی جهانی Global Dialogue به چاپ رسیده است.

۲. جهانی شدن به عنوان آمریکایی کردن جهان، مبلغ و معرف مرز و جغرافیای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مشخصی است. به همین دلیل است که جهانی شدن همواره منشأ مقاومت و بازتابهای منفی بسیار در سطح جهان بوده است. در واقع جهانی شدن با این نگاه، ناقض احترام به منافع ملی سایر شهروندان دولت - ملت‌ها در بعد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌باشد.

تولید نوعی مقاومت فرهنگی و تقویت شهروندی را در میان شهروندان سایر ملل بدنبال داشته باشد. این اتفاق در صورتی استعداد ظهور پیدا می‌کند که فرهنگ ملی از قدرت و اقتدار ریشه‌داری برخوردار باشد و موجب نوعی اعتماد و تعلق اجتماعی و فرهنگی قوی در میان شهروندان شود.

مطالعه میدانی این تحقیق مربوط به جامعه اقلیتهای مسلمان متولد بریتانیا می‌باشد و لزوماً قابل تعمیم به شهروندانی که جامعه اکثریت را تشکیل می‌دهند و یا جامعه غیر مسلمانها نمی‌باشد. بدیهی است که حس دینی و ملی نسبت به تعالیم دینی و ریشه‌های تاریخی فرهنگی ملی در میان جامعه مهاجرین از ضریب قوت بیشتری برخوردار است. به عبارتی حس دین‌خواهی در جامعه غیردینی و حس نوستالژیک و وطن‌دوستی در خارج از وطن از شدت و قوت بیشتری برخوردار می‌شود.

مأخذ

- Anderson, B. (1989) *Imagined Communities*, London: Verso.
- Albrow, M. (1996) *The Global Age*. Cambridge: Polity Press.
- Berger, P. (1994) Social Sources of Secularization, in J.C. Alexander and S. Seidman (eds.), *Culture and Society: Contemporary Debates*. United States: Cambridge University Press.
- Beyer, P. (1990) Privatization and Public Influence of Religion in Global Society, in, M. Featherstone (ed), *Global Culture*. London: Sage, 373-96.
- Beyer, P. (1994) *Religion and Globalization*. London: Sage.
- Beyer, P. (1998) Globalizing System, Global Culture, Models and Religion(s), in, *International Sociology*, Vol. 13(1):79-94. London: Sage.
- Castells, M. (1994) European Cities, the Informational Society, and the Global Economy, *New Left Review*, 204.
- Castells, M. (1996) *The Information Age: Economy, Society and Culture, Volume I: The Rise of the Network Society*. Great Britain: Blackwell Publishers.
- Castells, M. (1999) *The Information Age: Economy, Society and Culture Volume III: The End of Millenium*. Great Britain: Blackwell Publishers.
- Cohen, R. and Kennedy, P. (2000) *Global Socioloty*. London: McMillan Press Ltd.
- Dagrendort, R. (1974) Citizenship and Beyond: The Social Dynamics of an Idea, *Social Research* , 41:673-701.
- Falk, R. (1999) The Monotheistic Religions in the Era of Globalization, in, *Global Dialogue*, No.1.
- Featherstone, M. (1990) Global Culture: An Introduction, in *Global Cuture: Nationalism, Globaliztion and Modernity*, Mike Featherston (ed.)
www.SID.ir

London, Thousand Oaks and New Delhi.

- Featherstone, M. (1995) *Undoing Culture: Globalization, Postmodernism and Identity*. London, Thousand Oaks and New Delhi: Sage.
- Ferguson, J. (1992) The Mythology about Globalization, *European Journal of Communication*, 7.
- Friedman, J. (1995) Global System, Globalization and the Parameters of Modernity, in Featherstone, M., Lash, S. and Robertson, R. (eds.) *Global Modernities*, pp. 69-90, London: Sage.
- Griddens, A. (1989) *Sociology*, Cambridge: Polity Press.
- Griddens, A. (1999) *Runaway World: How Globalization is Reshaping our lives*. London: Profile Books.
- Held, D. (1995) *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*. Cambridge: Polity Press.
- Held, D. (2000) The Changing Contours of Political Community: Rethinking Democracy in the Context of Globalization, in B. Holden (ed.) *Global Democracy*. London and New York: Routledge.
- Held, D. McGrew, A., Goldblatt, D. and Perraton, J. (1999) *Global Transformations: Politics, Economics and Culture*. Cambridge: Polity Press.
- Holton, R. J. (1996) *Globalization and the Nation State*, Great Britain: Macmillan Press Ltd.
- Jameson, F. (1998) Globalization as Philosophical Issue, in Fredric Jameson and Masao Miyoshi (eds.), (1998) *The Cultures of Globalization*, Durgam and London: Duke University Press.
- Janoski, T. (1998) *Citizenship and Civil Society: A Framework of Rights & Obligations in Liberal Traditional and Social Democratic Regime*. Cambridge: Cambridge University Press.
- King, A. D. (1990) *Global Cities: Post-Imperialism* and the

- Internationalization of London. London and New York: Routledge.
- Mann, M. (1986) *The Social Sources of Power. Volume 1: A History of Power from the Beginning to A. D. 1760.* Cambridge: Cambridge University Press.
 - Man, M. (1996) *Has Globalization Ended the Rise and Rise of the Nation-State?*, Paper Presented in the Directions of Contemporary Capitalism Conference, in University of Sussex, April 1996.
 - Marshall, T. H. (1950), *Citizenship and Social class.* Cambridge: Cambridge University Press.
 - Mason, A. (2000) *Communitarianism and Its Legacy*, in N.O'Sullivan, *Political Theory in Transition*, London and New York: Routledge.
 - Nak-chung, P. (1998) *Nations and Literatures in the Age of Globalization*, in F. Jameson and M. Miyoshi, *The Cultures of Globalization.* Durham and London: Duke University Press.
 - Peach (1990) *The Muslim Population of Great Britain*, in, *Ethnic and Racial Studies*, Vol.13(3), pp. 411-419, Routledge.
 - Pieterse, J. N. (1995) *Globalization as Hybridization* in M. Featherstone, in S. Lash, and R. Robertson (eds.), *Global Modernities*, London: Sage.
 - Robertson, R. (1995) *Globalization: Time-Space and Homogeneity-Heterogeneity*, in N. Featherstone, S. Lash, and R. Robertson (eds.), *Global Modernities*, London: Sage.
 - Robertson (1996) *Globality, Globalization and Transdisciplinarity*, in *Theory, Culture and Society*. London: Sage.
 - Tomlinson, J. (1999) *Globalization and Culture.* Chicago: The University of Chicago Press.
 - Turner, B. (1993) *Contemporary Problems in the Theory of Citizenship*, in B. Turner (ed.), *Citizenship and Social Theory.* London: Sage, pp. 1-18.
 - Van Steenberghe, B. (1994) *Towards a Global Ecological Citizen*, in *Van*

- Steenbergen (ed.) *The Condition of Citizenship*. London: Sage, pp. 141-52.
- Yuval-Davis, N. (1997) National Spaces and Collective Identities: Border, Boundaries, Citizenship and Gender Relations, Inaugural Lecture, University of GreenWich.
- Waters, M. (1995) *Globalization*, London and NewYork: Routledge.